

مقدمه هشتم: مراد از ضد در عنوان چیست؟

مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

«معناه لغة: المنافی و المعاند مطلقا، و فی اصطلاح أهل المعقول: أمر وجودی لا یجتمع مع وجودی آخر فی محلّ واحد فی زمان واحد، فالمتناقضان یندرجان تحت الضدّ اللغوی دون الاصطلاحی، لأنّهما لیسا أمرین وجودیین، بل أحدهما وجودی و الآخر عدمی. و یعتبر فی التضادّ مضافا إلی ما ذکر جواز تواردهما علی محلّ واحد، فیخرج نحو السواد و العلم، فإنّهما و إن لم یجتمعا فی محلّ واحد لکن لیسا ممّا یتواردان علی محلّ واحد، لأنّ محلّ کلّ واحد منهما مغایر لمحلّ الآخر، فإنّ محلّ العلم القلب و محلّ السواد الجسم. و بعبارة اخرى: یشرط أن یكون المنافاة راجعة إلی المتضادّین بحیث لا یجتمعان علی محلّ واحد قابل لورود کلّ واحد منهما ذاتا، فما لیس كذلك لا یكون من التضادّ فی شیء، مثل العلم و السواد.»^۱

توضیح:

۱. معنای لغوی ضد عبارت است از هر معاند و منافی.
۲. و در اصطلاح اهل معقول، ضد عبارت است از «امر وجودی که با یک امر وجودی دیگر در محل واحد و زمان واحد جمع نمی شود.»
۳. پس دو نقیض (چون یکی از آنها عدمی است)، تحت معنای لغوی ضد قرار دارند ولی تحت معنای اصطلاحی آن قرار نمی گیرند.
۴. البته در تضاد، علاوه بر «عدم اجتماع در محل و زمان واحد»، یک شرط دیگر هم در میان است و آن اینکه:
۵. دو شی متضاد باید قابلیت ورود به محل دیگری را داشته باشند، و لذا علم و سیاهی چون یکی در قلب می نشیند و دیگری در جسم، ضد یکدیگر نیستند.

۱. انصاری، مرتضی بن محمدامین، مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۵۴۸.



ما می گوئیم:

مرحوم طباطبائی در نهایت الحکمه در تعریف تضاد، شروط دیگری را هم داخل می کند.

ایشان می نویسند:

«قد عرفت أن المتحصل من التقسيم السابق أن المتضادين أمران وجوديان غير متضايين لا يجتمعان في محل واحد في زمان واحد من جهة واحدة والمنقول عن القدماء أنهم اكتفوا في تعريف التضاد على هذا المقدار ولذلك جوزوا وقوع التضاد بين الجواهر وأن يزيد أطراف التضاد على اثنين.

لكن المشائين أضافوا إلى ما يتحصل من التقسيم قيوداً آخر فرسموا المتضادين بأنهما أمران وجوديان غير متضايين متعاقبان على موضوع واحد داخلان تحت جنس قريب بينهما غاية الخلاف ولذلك ينحصر التضاد عندهم في نوعين آخرين من الأعراض داخلين تحت جنس قريب بينهما غاية الخلاف ويمتنع وقوع التضاد بين أزيد من طرفين»^۱

توضیح:

۱. قدما می گویند: دو شیء متضاد، اولاً: دو امر وجودی هستند، ثانیاً: رابطه تضایف ندارند (مثل بنوت و ابوت نیست)، ثالثاً: در محل واحد، جمع نمی شود، در زمان واحد، و از جهت واحد (مثل عجله و طمأنینه که دو امر وجودی هستند و متضایف هم نیستند ولی یک شخص می تواند نسبت به یک کار عجله داشته باشد و نسبت به کار دیگر طمأنینه)

۲. به همین جهت تضاد بین دو جوهر (زید و عمرو در آن واحد در یک محل جمع نمی شوند) را تجویز کرده اند و هم چنین تضاد بین ضد شی را هم تجویز کرده اند (زید و عمرو و بکر و یا سفید و سیاه و سرخ در یک جا جمع نمی شوند)

۳. اما طبق تعریف مشائین قیودی دیگر هم برای ضد مطرح است:

۱. نهایت الحکمه، ص ۱۵۱.



اولاً: وجودی باشند ثانیاً: متضایف نباشند ثالثاً: بتوانند بر محل واحد وارد شوند (جایگزین هم شوند)
 رابعاً: تحت جنس قریب باشند (مثل سفیدی و سیاهی که هر کدام یک نوع هستند و تحت جنس قریب
 (کیف مبصر) قرار دارند (اما بین سفیدی و علم که یکی کیف مبصر است و یکی کیف نفسانی و در جنس
 بعید با هم شریک هستند، تضاد نیست)
 خامساً: بیشترین اختلاف را با هم داشته باشند (لذا سرخی و سفیدی تضاد ندارند بلکه سفیدی و سیاهی
 متضاد هستند)

ضد در اصطلاح اصولیون:

مرحوم شیخ پس از اینکه می فرماید معنای فلسفی ضد در این بحث مدّ نظر نیست به اصطلاح
 اصولی برای ضد توجه می دهند:

«إذا عرفت ذلك فقد اطلق لفظ «الضدّ» هنا على امور:

منها: كلّ واحد من الامور الوجوديّة المنافیة للمأمور به، مثل الأكل، و الشرب، و المشی بالنسبة
 إلى الصلاة، و هی بالنسبة إلى الإزالة. و لا شك فی إطلاق الضدّ علیها حقيقة بكلا المعنيين. نعم،
 ربما يكون بعض الأفعال الوجوديّة من الموانع و النواقض بالنسبة إلى الآخر، كمبطلات الصلاة و
 نواقض الطهارة و روافع الأحداث و موانع العقد و نحو ذلك. و إطلاق الضد علی هذه الامور لا
 یخلو عن إشکال و مسامحة، لأنّ نسبة كلّ واحد من الضدّین مثل نسبة الآخر إليه، و الأمر فیها
 ليس كذلك، إذ المانع علّة لعدم الممنوع دون العکس؛ مضافاً إلى إشکال تصویر تواردهما علی
 محلّ واحد، فلیتدبّر جدّاً.

و منها: أحد الأفعال الوجوديّة المنافیة للمأمور به، و یسمّونه ب «الضدّ العامّ»، و إطلاق الضدّ علیه
 أيضاً خال عن حزاة، بل هذا فی الحقيقة راجع إلى الأوّل.

و منها: التّرك، و یسمّونه ب «الضدّ العامّ» أيضاً، و هذا أشهر و أصحّ. و إطلاق الضدّ علیه لا یخلو
 عن مناقشة، لأنّ التّرك أمر عدمیّ و المأخوذ فی الضدّ المصطلح أن یكون أمراً وجودیاً كما مرّ،



فهو نقيض للفعل لا ضدّ له، و لو جعل الترك عبارة عن اختيار العدم لكان وجهها، لأنّ هذا الاختيار

أمر وجوديّ مضادّ للفعل الذي هو عبارة عن اختيار الوجود.^۱

توضیح:

۱. هر امر وجودی که با ماموریه منافات داشته باشد، ضد خاص است.
۲. هم بر اساس تعریف لغوی و هم اصطلاح فلسفی، به این نوع می توان ضد گفت.
۳. البته ممکن است بتوان گفت اطلاق ضد بر مبطلات صلوٰه و... دارای مسامحه است چراکه ضدین دارای نسبت واحد هستند. درحالیکه مبطلات صلوٰه مانع نماز هستند ولی نماز مانع آنها نیست.
۴. علاوه بر اینکه در تعریف ضد گفتیم که ضدین باید در محل واحد وارد شوند، در حالیکه مانع نماز و نماز محل واحد ندارند.
۵. امّا ضد عام:
۶. یک تعریف ضد عام عبارت است از یکی از ضدهای خاص.
۷. اطلاق ضد بر این مورد هم مثل همان ضد خاص است.
۸. تعریف دوم ضد عام (تعریف مشهورتر و صحیح تر): ترک هر عملی را ضد آن می گویند.
۹. اطلاق ضد بر این مورد، محل مناقشه است چراکه ترک، امر عدمی است در حالیکه ضد می باید امر وجودی باشد.
۱۰. پس ترک عمل نقيض آن است و نه ضد عام.
۱۱. اگر گفته شود که ترک صلوٰه یعنی «اختیار عدم» [که امری وجودی است]، ممکن است بتوان آن را قبول کرد چراکه اختیار ترک ضد وجودی اختیار عمل است.

۱. انصاری، مرتضی بن محمدامین، مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۵۴۸.



[ما می گوئیم: این سخن را مرحوم رشتی چنین بر شمرده است:

«ثانیها الکف ذکره بعض و جعله آخر أحد تفسیری الترك المفسر به الضد العام فقد قيل إنه على

هذا التفسير ينطبق على الضد المصطلح.»^۱



۱. رشتی، حبیب الله بن محمد علی، بدائع الأفكار، ص ۳۷۱.

